

فصلنامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۲، شماره ۴۳، بهار ۱۳۹۹، صص ۲۲۳ تا ۲۴۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۱/۲۸، تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۰۴

رمزپردازی افسانه ققنوس «در گذاری از اسطوره به عرفان»

دکتر لیلا امینی لاری^۱، دکتر خیرالله محمودی^۲



چکیده:

در بسیاری از اسطوره‌ها و نمادپردازی‌ها، نکات مشترکی می‌توان یافت که ریشه در ناخودآگاه مشترک جمعی بشر دارد و از نزدیکی باورهای فرهنگی و معنوی جهانیان حکایت می‌کند. اسطوره جهان‌شمول ققنوس نیز از جمله اساطیری است که اگرچه دگردیسی‌های فراوان یافته است - اسطوره کوتزال کواتل را می‌توان صورت دگردیسی یافته‌ای از اسطوره ققنوس دانست - ولی می‌توان نکات مشترک و بویژه بن‌مایه مرگ و رستاخیز را در تمامی چهره‌های نموده شده از این پرنده خورشیدی، تشخیص داد. این حقیقت که مرگ، گذاری به نوع برتری از هستی و عالی‌ترین راه برای دست‌یابی به نوزایی است، در این اسطوره نموده شده است؛ مضمونی که در سیری صعودی به عرصه عرفان راه یافته، به صورت رستاخیز روحانی و ولادت ثانوی جلوه‌گر شده است و بدین سبب ققنوس، این پرنده افسانه‌ای، جنبه‌ای غیر عینی و چهره‌ای قدسی یافته است. ققنوس رمز روحی تعالی یافته است که به ساحت و رای مرگ گام می‌نهد. در مقاله حاضر، که به روش کتابخانه‌ای و به شیوه تحلیلی - توصیفی انجام شده، با نگاه به اساطیر برخی ملل، جایگاه اسطوره‌ای، عرفانی ققنوس، پرنده آتش، تبیین گردیده است.

واژگان کلیدی: ققنوس، خورشید، آتش، موسیقی، رستاخیز.

^۱ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور. ایران. (نویسنده مسئول) l.amini@pnu.ac.ir

^۲ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. mahmoudi_kh27@yahoo.com

مقدمه:

اساطیر، روایات یا جلوه‌هایی نمادین و تمثیلی دربارهٔ ایزدان، فرشتگان و موجودات فوق طبیعی‌اند. بخش مهمی از روایات اساطیری را رمزها و نمادها تشکیل می‌دهند که به داستان‌ها حالتی رازآمیز و قدسی می‌بخشند. حضور پرندگان در بسیاری از اسطوره‌ها جنبه‌ای رمزگونه، نمادین و مقدس دارد؛ به گونه‌ای که برخی اقوام باستانی، پرندگان را با عناصر متعالی چون خورشید، خدایان، الهه‌ها، آسمان و... مرتبط دانسته‌اند.

پرندگان به دلیل توانایی ترک زمین به هنگام پرواز، به طور طبیعی با آزاد شدن روح از بدن به هنگام مرگ، یکسان شمرده می‌شوند و نماد زندگی پس از مرگ‌اند؛ همچنین پرواز پرندگان در آسمان نماد آزادی است و نفس پرواز و برخورداری از رهایی، می‌تواند به عنوان نمادی از روح - جنبهٔ معنوی وجود انسان - در نظر گرفته شود؛ بنابراین پرندگان در متون ادبی - عرفانی مظاهر رمزی روان به شمار می‌روند.

روح انسانی همچون پرنده‌ای است و دو قوهٔ عقل نظری و عملی برایش به منزلهٔ دو بال است؛ این طایر ملکوتی با این دو بال می‌تواند اوج بگیرد و به کمال برسد. ارواح مستعد همچون مرغانی در عالم خاک، زندانی قفس تن شده‌اند؛ اما این محدودیت مانع از آن نمی‌شود که از طلب دست کشیده، مبدا خویش را فراموش کنند؛ بلکه همواره در آرزوی پیوستن به اصل و مبدا خویشند و در نهایت، این پیوند و وصال، از طریق کشف و شهود و یا موت ارادی، پس از ریاضت و ترک حواس صورت می‌گیرد.

این مقاله به روش کتابخانه‌ای انجام شده است و هدف از آن، نگرشی است به افسانهٔ ققنوس از دیدگاه عرفانی. در این مقاله با نگاه به اساطیر برخی ملل، جایگاه اسطوره‌ای، ققنوس تبیین گردیده و از دیدگاه عرفانی به رمزها نگریسته شده است.

در بین پرندگان اساطیری، ققنوس از موقعیتی ممتاز، منحصر به فرد و آرمانی برخوردار است. اسطورهٔ ققنوس بن‌مایه‌های مرگ ارادی و رستاخیز و نوزایی را به زیبایی به تصویر کشیده است. اما اسطوره همواره آینه‌ای است که فرایندهای عالم جان را می‌توان در آن مشاهده کرد. با دیدگاهی انفسی و در گذاری از اسطوره به عرصهٔ عرفان می‌توان در آیین ققنوس، روحی

والا را مشاهده کرد که با مردن از تمایلات نفسانی به حیاتی قدسی زنده شده و جاوید می‌گردد. رستاخیز روحی که پس از استحاله و تبدل مزاج روحانی، تولدی دوباره را تجربه می‌کند. روانی رازآشنا که در پی تلاش برای دستیابی به راز مرگ و معنای حقیقی نهفته در آن و درک جاودانگی و رای مرگ، ققنوسی می‌شود که می‌میرد و رستاخیز می‌کند.

تصاویر رمزی اسطوره، آینه‌هایی است که می‌تواند حقیقت روح انسان را به او بنمایاند. پس، ققنوس تنها پرنده‌ای افسانه‌ای نیست؛ بلکه می‌توان در آئینه وجود این مرغ بی‌همتا، هستی خود را نگرست و پرتوی از تصویر خویشتن را کشف کرد؛ چرا که این آینه به تعداد ناظران خویش می‌تواند تصاویری متعدد ارائه دهد، حتی برای انسان عصر حاضر:

« ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان... بر شاخ خیزران، بنشسته است فرد، بر گرد او به هر سر شاخی پرندگان... حس می‌کند که زندگی او چنان، مرغان دیگر را به سر آید در خواب و خورد، رنجی بود کز آن نتوانند نام برد. آن مرغ نغزخوان، در آن مکان ز آتش تجلیل یافته... وز روی تپه، ناگاه... خود را به روی هیبت آتش می‌افکند... پس جوجه‌هاش از دل خاکسترش به در.» (نیما یوشیج، ۱۳۷۱: ۲۲۳-۲۲۲)

پیشینه تحقیق

تصور گسترده پرندگان در زندگی و اندیشه انسان‌ها از طرفی موجب شکل‌گیری اسطوره‌هایی فراوان در مورد آنها شده و از سویی دیگر نمادپردازی‌های ادبی، عرفانی را باعث آمده است. در آثار عرفانی و اساطیر مطالبی درباره ققنوس مشاهده می‌شود؛ مانند فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، جیمز هال، (۱۳۸۰) و اساطیر جهان، دونا روزنبرگ، (۱۳۷۹) و... مقاله‌ای تحت عنوان بازآفرینی اسطوره‌ای سیمرغ و ققنوس در مجله مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان توسط بهجت السادات حجازی چاپ شده؛ همچنین بهرام گرامی، مقاله‌ای دارد تحت عنوان افسانه ققنوس که در یکی از کنفرانس‌های دانشگاه علیگره هند قرائت و چاپ شده است؛ اما تحقیقی جامع که به صورت تطبیقی این مطالب را با یکدیگر سنجیده، تحلیل کرده و نتیجه‌ای کامل ارائه دهد، انجام نشده است. در این نوشتار، از این دیدگاه به موضوع پرداخته خواهد شد.

روش تحقیق

این تحقیق به روش کتابخانه‌ای انجام شده و در آن به شیوه توصیفی - تحلیلی به موضوع پرداخته شده است.

مبانی تحقیق

اسطوره‌ها، آینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آنجا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌مانند، اسطوره‌ها به سخن درمی‌آیند و فرهنگ آدمیان را از دوردست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گستردهٔ مردمانی ناشناخته ولی اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند. (ر.ک. هینلز، ۱۳۷۵: ۹)؛ پدیده‌های شگفت با در نظر گرفتن اموری ماورایی قابل توجیهند. می‌توان گفت بشریت در آغاز پیدایش، قادر به احساس لایتناهی و بیکران بوده است؛ ولی امکان یافتن واژگانی که بیانگر آن احساس باشد، را نداشته است و در نتیجه تحت تاثیرات مضاعف دو وسیلهٔ بیان، یعنی زبان و هنر، رمزگرایی خودجوش اولیه‌ای پدید آمد و اکنون رمزگرایی اندیشیده و سنجیده شد مبنای هر گونه دانش اساطیری و اسطوره شناسی به شمار می‌رود. (ر.ک. باستید، ۱۳۷۰: ۱۰)

عرفان، نگاه جمال شناسانه، ذوقی و هنری به الاهیات و تجربهٔ دینی است. (ر.ک. شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۷۹). همهٔ ادیان عرفان ویژهٔ خود را دارند. زبان عرفان، زبان رمز و نماد و استعاره است. روزبهان، رمز را معنی باطن می‌داند «مخزون تحت کلام ظاهر که بدان ظفر نیابند، الا اهل او.» (روزبهان بقلی، ۱۳۶۰: ۵۶۱)؛

این زبان از باطن به حسب ظاهر سخن می‌گوید؛ حکیم ترمذی، نماد را عبارت می‌داند از «سخن گفتن از غیب بر حسب شاهد.» (نویا، ۱۳۷۳: ۲۹۷)؛ یعنی سخن گفتن از آنچه از دسترس حواس بیرون است با کلمات واقعیت‌های ظاهر. با رمز به مفاهیمی جز مفهوم مستقیم و متعارف اشاره می‌شود و آن مفاهیم نیز همواره قابل تغییرند؛ یعنی رمز بر مفاهیمی قراردادی و قطعی اشاره نمی‌کند؛ «می‌توان رمز را نشانه‌ای پیدا از واقعیتی ناپیدا شمرد.» (پورنامداریان،

بحث

خورشید و پرندۀ خورشیدی

در عالم محسوس، قوی‌ترین نور از آن خورشید است؛ بنابراین تشابه و نسبت خورشید با عالم انوار قوی‌تر از هر چیز دیگری است. سهروردی در رسالۀ الواح عمادی، درباره اهمیت آفتاب در جهان‌شناسی اشراقی می‌نویسد:

«و شریف‌ترین جسم‌ها هورخش است که تاریکی را قهر می‌کند. ملک کواکب و رییس آسمان است و کننده روز روشن به امر حق تعالی. کافل قوتها، خازن عجایب، صاحب هیبت، مستغنی به نورش از جمله کواکب. همه را نور می‌دهد و او از کس نور نمی‌ستاند و همه را رونق و بها می‌پوشاند... اوست نور انوار اجسام؛ چنان که حق تعالی نور انوار است از آن عقول و نفوس... و او روشن‌کننده چشم سالکان است و وسیلت ایشان است به حق تعالی.» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۳)

خورشید یا ایزد مهر، نمادهایی دارد. نقش قرص خورشید یکی از نمادهای اوست. در روی زمین، آتش که یکی از عناصر چهارگانه است به نام مظهر این خدا مورد تقدیس و احترام است. رنگ‌های سرخ و زرد و نارنجی و طلایی آتش نیز از رنگ‌های منسوب به ایزد مهر شمرده می‌شود. رنگ سرخ، نماد خون، شوریدگی، زندگی، مرگ و تولد دوباره، فتح و پیروزی، قدرت و سلطنت، آتش و خورشید است.

مهریان، سرخی بامدادی پیش از برآمدن آفتاب را مظهر جلوۀ ایزدی مهر می‌دانستند. مهر خود شنل سرخ و کلاه سرخ دارد. کوت، ایزد سمت راست مهر در نقاشی‌های دیواری، پوشاک سرخ به بر دارد. رنگ ارغوانی و سرخ و گلرنگ در لباس کاردینال‌ها و کشیشان مسیحی یادگاری از تشریفات مهری است و بنا به این دلایل است که پیروان آیین مهر به رنگ سرخ و ارغوانی علاقمندند. (ر.ک. رضی، ۱۳۸۱: ۵۷۹)

همچنین زرد و طلایی، نماد و مظهر خورشید است. زرد، رنگی است زودجوش و گرم و گیرا و برانگیزنده. از رنگ زرد چون خورشید نور می‌تابد و نیرو می‌تراود. هفت آسمان، هفت سطح هستی، هفت سیاره و هفت فلز در هفت رنگ خاص دارند و

در این میان طلائی، منسوب به طلا و رنگ خورشید است. (ر.ک. کوپر، ۱۳۷۹: ۱۸۷)؛ ارتباط خورشید با طلا و رنگ زرد، ریشه در حکمت باستان، بخصوص حرانیان دارد که معبد خورشید را به شکل چهارگوش و به رنگ طلائی می‌ساختند و دیوارپوش‌های آن زرد رنگ یا ساخته شده از پارچه‌های زربفت بود. (ر.ک. احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۴۲)

ساویتری، خدای ریگ ودا، همان نوای سحرآمیزی است که خورشید از آن متولد می‌شود. کلمه ساویتری از ریشه SU به معنای جلو کشیدن، اخذ شده و یکی از اسامی خورشید نیز هست. او معبودی طلائی رنگ است و چشمان، بازوان، دستان، گیسوان و زبان او به رنگ طلاست. (ر.ک. ذکرگو، ۱۳۷۷: ۵۴) و ساویتری اعطا کننده بی‌مرگی و جاودانگی است. (ر.ک. ایلیاده، ۱۳۷۶: ۱۴۹). در مقابر مصریان نیز، زرد نماد خورشید و خدایان است. در مصر باستان، رنگ‌هایی که با پسر رع، خدای خورشید، پیوند نزدیک داشتند، زرد و طلائی بوده است. (ر.ک. سان، ۱۳۷۸: ۱۱۵)

زرد روشن یا طلائی مظهر نور خورشید، رمزی از شهود و دل‌آگاهی است. (ر.ک. کوپر، ۱۳۷۹: ۱۷۰)؛ در توصیف دانه، رنگ طلائی و زرد، رمز شهود و اشراق و پیوستن به معبود است. دانه و بئاتریس پای به فلک زحل می‌گذارند. دانه مشاهده خود را چنین بیان می‌کند: «نردبانی را به رنگ طلائی که در معرض شعاعی از خورشید قرار گرفته باشد، دیدم که از فرط بلندی آن نگاهم به بالایش نمی‌رسید.» (دانه، ۱۳۵۲: ۱۴۲۳)

در اساطیر بسیاری از موجودات با ایزدان و نیروهای کیهانی ارتباطی تنگاتنگ داشته، مظهر آنها محسوب می‌شوند. در این راستا برخی اقوام باستانی، پرندگان را با خورشید، مرتبط دانسته‌اند؛ بویژه پرندگان زیبایی که دارای رنگی روشن و بال و پر طلائی و سرخ رنگ بوده‌اند. این پرندگان رنگین، خورشید را در اذهان تداعی می‌کنند.

پرندگان بزرگ اغلب مظهر ایزدان شمسی، باد و تندر هستند؛ دو پرنده روی درخت، گاه یکی تیره و دیگری روشن، مظهر تاریکی و روشنی و شب و روز هستند. پرنده و مار در حال ستیز به معنی نبرد نیروهای شمسی و نیروهای جهان زیرین است. در نظر چینیان، اکثر پرندگان، خصوصاً خروس، درنا و طاووس، شمسی هستند و نماد طول عمر و نیک‌روزی به شمار

می آیند. (ر.ک. کوپر، ۱۳۷۹: ۷۲-۷۱)

پرنده خورشیدی اغلب بال و پری به رنگ سرخ و طلایی دارد؛ بر فراز درختان می‌زید، در بلند آسمان پرواز می‌کند و نماد آسمان و هوا و خورشید است. لاورنس در توصیفش چنین می‌نویسد:

«ای پرنده سرگردان، پرنده جهان برین که تندر را در چنگال داری و مار آذرخش را در منقار؛ ای که آسمان آبی در گودی بال‌های توست و ابر در خم گردنت و خورشید در پره‌های آتشین سینه‌ات... در رود ستارگان خود را می‌شویی و در پیرامونت گردی از ستارگان برمی‌خیزانی...» (دوبوکور، ۱۳۷۶: ۵۸).

این توصیف، به ققنوسی که در اساطیر چین وصف می‌شود، شباهت دارد. در اساطیر چین، ققنوس از عناصر گوناگون ساخته شده است و معرف کل کیهان است. «سرش، سر خروس و مظهر خورشید است. پشتش، پشت پرستو و شکل هلال ماه است. بال‌هایش باد هستند و دمش، درختان و گل‌ها را در نظر مجسم می‌سازد و پاهایش زمین هستند.» (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۷۸)

باز، شاهین، عقاب، وارغن، سیمرغ، ... و ققنوس همگی پرندگان خورشیدی بوده، اغلب خصوصیات مشترکی داشته، در نمادپردازی نیز به یکدیگر شباهت دارند. پرندگان شمسی، نشانه ایزدان خورشید و نمایانگر آسمان‌ها می‌توانند به سوی خورشید پرواز کنند و به آن خیره گردند.

باید گفت در میان پرندگان اساطیری، ققنوس، مرغی بی‌همتا، خوش‌رنگ و خوش‌آواز که بال و پری باشکوه و زیبا به رنگ‌های طلایی و سرخ آتشین دارد، در تمام جهان، پرنده آتش و نماد خورشید است.

طبق روایت مشهور، این مرغ از سرزمین هند است و او را توالد نیست. ققنوس بعد از ۲۲۰ سال زندگی، به قلّه کوهی می‌رود و بر تل خاشاکی که طیور آن حوالی برایش ساخته‌اند، می‌نشیند و شروع به آواز خواندن می‌کند و پس از ده روز «آتشی از آن مرغ در آن خرمن خاشاک افتد و با آن مرغ در هم سوزد. چون خاکستر شود، تخمی کیود رنگ در میان آتش

رنگ و درخشان، نماد خورشید و مظهر آتش است؛ خصوصیتی که در ققنوس نیز مشاهده می‌شود؛ اما نوزایی به کمک آتش در اسطوره گارودا جایی ندارد.

شاید بتوان اسطوره کوتزال کواتل را صورت دگردیسی شده‌ای از اسطوره ققنوس دانست؛ چرا که این اسطوره، شباهت بسیاری به اسطوره ققنوس دارد. در اساطیر آمریکا، کوتزال کواتل نام پرنده پر و بال سبز کمیابی است که در سرزمین مایا، بویژه در گوآتمالا دیده می‌شود. بنا بر افسانه، جسد کوتزال کواتل از گرمای شدید خورشید آتش می‌گیرد و می‌سوزد و خاکسترش به پرندگان رنگارنگ بدل می‌شود؛ این پرندگان به آسمان پر می‌گشایند و قلب کوتزال را به آسمان‌ها می‌برند و قلب وی در آن جا به ستاره بامدادی (ناهید/ ونوس) بدل می‌شود. (ر.ک. روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۹۵۴ و ۹۴۵)

نمود موسیقایی آواز ققنوس

جهان هستی دارای نوعی هماهنگی و هارمونی است و عالم خلقت بر توازن استوار شده است. انسان با درک زیبایی از طبیعت الهام گرفت و با تقلید از آهنگ‌ها و اصوات مختلف موجود در طبیعت، غم و شادی و سایر عواطف و احساسات خود را در موسیقی منعکس نمود. درباره موسیقی و پدید آمدنش نظریه‌های گوناگونی وجود دارد.

گروهی موسیقی و آواز پرندگان را به یکدیگر مرتبط دانسته و علم موسیقی را منشعب از اصوات طبیعت بخصوص آوای پرندگان خوش آهنگ فرض کرده‌اند. آواز دل‌انگیز پرندگان جنبه ماورایی و فرازمینی دارد و نوای زیبای آنها مایه الهام است و ققنوس یکی از این پرندگان خوش‌آواز است.

قدیم‌ترین منبع درباره آواز ققنوس، سخنان ابوالبرکات بغدادی است: «همواره یک تن از این نوع موجود وجود دارد که نری، مادگی آن دانسته نیست و راه زاد و ولد آن این است که همان یک تن چون ... روزگارش به پایان آید، بر چکاد کوه‌های سر به فلک کشیده رود و بر خویشتن خویش نوحه سر کند با اصوات شگفت‌آور و محزون که از سوراخ‌های منقار وی بیرون می‌آید؛ درست به مانند سوراخ‌هایی که در نی وجود دارد و در هر سوراخ از سوراخ‌های منقار وی برآمدگی‌ای است که با برداشتن آن برآمدگی آن را می‌گشاید و باز آن را به همان

گونه فرو می‌بندد؛ به هر شکلی که بخواهد؛ درست همانند کاری که مرد نی زن با انگشتان خود می‌کند و مردمان از برای شنیدن آن آوازهای شگفت‌آور و محزون کمین می‌کنند.» (ابوالبرکات، ۱۳۵۸: ۲۶۷-۲۶۶).

در طوطی‌نامه چنین آمده: «در بلاد هند، ققنوس نام جانوری است چون بط. منقاری پهن دارد و هفت سوراخ در منقار است. بعد از سالی به هنگام گل و ایام مل، او در نشاط شود و از هر سوراخی هفتاد نوع آواز بیرون آید. بیشتر حکما استخراج علم موسیقی از این آواز کرده‌اند.» (نخشب، ۱۳۷۲: ۱۳۲).

در رساله موسیقی بهجت‌الروح چنین آمده که ققنوس در یکی از قرای بیجانگر از توابع هند، می‌زید... منقارش هزار و دو سوراخ دارد و لحنش بسیار حزین است. بعد از ۲۲۰ سال زندگی، به قلّه کوهی می‌رود و بر تل خاشاکی که طیور آن حوالی برایش ساخته‌اند، می‌نشیند و شروع به آواز خواندن می‌کند و پس از ده روز «آتشی از آن مرغ در آن خرمن خاشاک افتد و با آن مرغ در هم سوزد... گویند افلاطون الهی بدان مجرا گذر کرده، آن حال مشاهده می‌کرد. از غایت فهم و کیاست و تفرس، بعضی نعمات غریبه را از ناله جانسوز ققنوس استنباط کرده...» (عبدالمؤمن بن صفی‌الدین، ۱۳۴۶: ۲۸-۲۵).

عطار در منطق‌الطیر در این باره چنین می‌سراید:

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| هست ققنس طرفه مرغی دلستان | موضوع این مرغ در هندوستان |
| سخت منقاری عجب دارد دراز | همچو نی در وی بسی سوراخ باز |
| قرب صد سوراخ در منقار اوست | نیست جفتش طاق بودن کار اوست |
| هست در هر ثقبه آواز دگر | زیر هر آواز او رازی دگر |
| چون به هر ثقبه بنالد زار زار | مرغ و ماهی گردد از وی بی‌قرار |
| جمله پرندگان خامش شوند | در خوشی بانگ او بی‌هش شوند |
| فیلسوفی بود دمسازش گرفت | علم موسیقی ز آوازش گرفت |
| چون ببرد وقت مردن دل ز خویش | هیزم آرد گرد خود ده حزمه بیش |

در میان هیزم آید بی قرار

در دهد صد نوحه خود را زار زار...

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۸۰)

در اساطیر مردم چین، صدای ققنوس شامل پنج نت در مقیاس موسیقیایی سستی است. پر و بالش با پنج رنگ بنیادی رنگ آمیزی شده و بدنش ترکیبی از شش جسم آسمانی است و هرگاه آواز می خواند تمام خروس های دنیا نغمه سرایی می کنند...

([http:// monsters. Com/ phoenix. htm](http://monsters.Com/phoenix.htm))

در توضیح مطلب اخیر می توان گفت ققنوس، مظهر جهانی خورشید است و از این دیدگاه بر گروهی از پرندگان خورشیدی، نوعی برتری و ریاست دارد. از این جهت خروس های دنیا در نغمه سرایی از او تبعیت می کنند.

چینیان معتقدند که زبان ققنوس ادا کننده اخلاص و آوایش سراینده ترانه است و گوشش از موسیقی لذت می برد. (ر.ک. هال، ۱۳۸۰: ۶۸). نغمه ها و الحان ققنوس را نشان شادمانی نیز می شمارند؛ چنان که در روزگار دودمان جو، آواز ققنوس کوه جی نشان شادمانی بود. (ر.ک. کریستی، ۱۳۷۳: ۲۲۴)؛ از قول سقراط نیز نقل شده است که چون ققنوس مرگ خویش دریابد، الحان خویش به طرب و سرور زیاد گرداند که به سوی مخدوم خویش می رود. (ر.ک. مایر، ۱۳۷۸: ۲۸۰)؛ بنابراین وی آواز ققنوس را نشان شادی از رسیدن وصال معبود می داند.

برخی ققنوس را همان قویی دانسته اند که در اسطوره های یونانی به سبب سرود مرگی که برای آپولو می خواند شهرت یافته است. (ر.ک. یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۴۱)؛ یونانیان می پنداشتند که قو تا زمان فرا رسیدن مرگ خود خاموش است و هنگام مرگ تنها آواز خود را می خواند. بدین ترتیب این پرنده نماد شهادت نزد عیسویانی شد که از مرگ استقبال می کردند. (ر.ک. هال، ۱۳۸۰: ۷۸)؛ از این دیدگاه، آواز ققنوس همانند آواز قو، نماد اشتیاق وصال است.

بر طبق روایات مختلف از فرهنگ های متفاوت باید گفت در آواز ققنوس دو خصوصیت متضاد به چشم می خورد. در برخی فرهنگ ها منقار ققنوس همچون نی است با سوراخ های متعدد که الحان بسیار حزن انگیزی از آن به گوش می رسد؛ چرا که آوا و ناله نی یا فلوت مظهر دلتنگی است. البته این آلت موسیقی با کشف اسرار نیز مربوط است و شاید به همین

علت نزد عرفا محبوبیتی ویژه دارد. نوای سوزناک نی، درد اشتیاق به معبود ازلی و فراق او را به یاد می‌آورد و راز عاشق را افشا می‌کند و آتش به جان در می‌زند. غم و اندوهی که در نوای نی نهفته است مافی‌الضمیر انسان‌ها را که از مبدا ازلی خود دور مانده‌اند، جلوه‌گر می‌سازد.

اما گویی سر عشق و غم فراق تنها مخصوص آدمیان نیست و هر موجود زنده‌ای آن را به گونه‌ای در خود نهفته؛ حقیقتی که در ناله‌ حزین ققنوس مشهود است. از سوی دیگر در برخی باورها، آواز ققنوس همواره طرب‌انگیز و شادی‌بخش است، حتی هنگام مرگ و شوق وصال را نمایان می‌سازد و این امر از روحیه و حالات عاطفی راویان در فرهنگ‌های مختلف، سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا در بسیاری از موارد، اسطوره‌ها بیانگر حالات درونی راویان خود نیز می‌باشند.

اسطوره ققنوس، رمز باززایی و رستاخیز

غلبه بر مرگ و جاودانگی از جمله مضامینی است که همواره ذهن انسان را به خود مشغول داشته است. اگر مرگ عاملی بازدارنده و متوقف‌کننده در نظر گرفته شود، زندگی پوچ و بی‌معنی جلوه می‌کند. در اسطوره ققنوس، مرگ، بازایستایی نیست بلکه آغاز هستی جدید و گذار به حیاتی نو است.

بیان این مضمون به شکل‌های گوناگون و در تصاویری زنده، از گذشته تا کنون، نمودی از جاودانگی اسطوره ققنوس است؛ آن‌گونه که گویی هنوز صدای بال‌زدن پرنده به گوش می‌رسد و حرارت آتشی که می‌سوزاند و می‌زیاناند، احساس می‌شود:

« شنیدی یا نه آن آواز خونین را

نه آواز پر جبریل

صدای بال ققنوسان صحراهای شبگیر است

که بال افشان مرگی دیگر

اندر آرزوی زادنی دیگر

حریق دودناک افروخته

در این شب تاریک

در آن سوی بهار و آن سوی پاییز

نه چندان دور، همین نزدیک.

بهار عشق سرخ است این و عقل سبز.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۴۶)

ققنوس نماد خلوص، پاک‌دامنی، امید، ایمان و ثبات است. (ر.ک. هال، ۱۳۸۰: ۷۶). اما در اصل، ققنوس نماد جهانی رستاخیز، بی‌مرگی، فناپذیری است.

بر طبق روایات، این پرنده افسانه‌ای خود را می‌سوزاند و خاکستر می‌شد و ققنوس بچگان از میان خاکستر سر بر می‌آوردند. همچنین بنا بر افسانه‌ای مشهور، ققنوس تنها پرنده از نوع خود بود و در بیابان عربستان می‌زیست و عمرش به پانصد سال می‌رسید. در پایان این دوره خود را بر روی توده‌ای از هیزم قربانی می‌کرد و دوباره خود از خاکستر خویش برمی‌خاست. (ر.ک. همان: ۷۶)؛ این تجدید حیات، نمادی است از زایش زندگی از مرگ. بنابراین سوختن ققنوس در آتش و برخاستن ققنوس جوان از میان خاکستر، نمودار نوزایی و نشانه نامیرایی و جاودانگی است.

همچنین ققنوس، نماد تولد دوباره با آتش حیات‌بخش است. بنا بر افسانه‌ای مشهور، ققنوس پس از مرگ، نه از خاکستر خویش که بی‌واسطه از آتش، دوباره زاده می‌شود؛ چرا که «آتش زایاست و بخشنده نیروهای جدید. جوانی را باز می‌گرداند و می‌زاید و مولد است.» (بایار، ۱۳۷۶: ۲۲).

عناصر اربعه، صفات و ویژگی‌هایی مشخص و شناخته شده دارند. خاک، پاینده است؛ باد، پوینده؛ آب، سازنده و آتش، سوزنده. در قرآن به حیات‌بخشی آب اشاره شده که «من الماء کل شیء حی» (انبیاء/ ۳۰)؛ پس چگونه می‌توان عنصر آتش را حیات‌بخش دانست؟ در پاسخ این پرسش می‌توان گفت: در اساطیر هند، آگنی، آتش پاک جاودانی و عامل بخشنده حیات، از آب به وجود آمده است و او را پاک‌ترین فرزند آب‌ها و حامل نیروهای هستی‌بخش حیات

انگاشته‌اند و تماس با آگنی (آتش)، یعنی به اصل بازگشتن و در نشات دیگر پیدا شدن. علت ارتباط آگنی و آب در صفت از نو هستی بخشیدن اوست؛ زیرا آگنی حامل نیروهایی است که به اشیا و موجودات دم تازه و حیات نو می‌بخشد و آب تمثیل نیروهای بی‌نهایت عالم و مبدا و بطن کلیه صور آفرینش است که پیش از خلقت به صورت نامنظم و بلاتعین، بالقوه موجود بوده است. (ر.ک. شایگان، ۱۳۷۵، ج ۱: ۷۱-۷۰)

در واقع ققنوس از شعله‌هایی که می‌سوزاندش، دوباره جان می‌گیرد. این امر یادآور قدرت دوگانه آتش نیز می‌باشد: کنش منفی ویران‌ساز و ارزش مثبت بازآفرینی‌اش. « آتش هم در بهشت می‌درخشد و هم در دوزخ می‌سوزد.» (بایار، ۱۳۷۶: ۲۱).

هندوان به نقش دوگانه آتش آگاه بوده‌اند و همواره آگنی، ایزد آتش را به صورت خدایی دو چهره تصور می‌کردند. در کنش مثبت، گویی آتش، آفریننده، زاینده و احیا کننده است و از شعله، زندگی زبانه می‌کشد و ققنوس به یمن اعجاز آتش، حیات تازه یافته، بی‌واسطه والدین، از خود زاده می‌شود، همچنین نشان‌دهنده این حقیقت که مرگ و رستاخیز، دو پدیده هم‌زمانند.

این مضامین در اسطوره ققنوس با یکدیگر عجین شده است؛ یعنی مرغ در شعله‌های آتش، هم زمان، می‌میرد و زنده می‌شود. بدین سان، زمان مرگ تقریباً هیچ و در حد صفر است و زایش، مرگ و نوزایی همانند سه لحظه یک راز واحد درک می‌شود ولی آن گونه که هیچ فاصله‌ای بین این لحظات وجود ندارد؛ چنان که گویی هیچ مرگی در بین نبوده است. نمی‌توان در هیچ یک از این سه لحظه توقف کرد بلکه همواره باید از نو متولد شد. گذاری مستمر و خودجوش از حیاتی به حیاتی دیگر. حقیقتی که در مبحث تجدد امثال که عرفا از جمله مولوی به آن پرداخته‌اند به شکلی کلی و کیهانی مشاهده می‌شود:

مصطفی فرمود دنیا ساعتیست

پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتیست

بی خبر از نو شدن اندر بقا

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما

مستمری می‌نماید در جسد

عمر همچون جوی نو نو می‌رسد

آن ز تیزی مستمر شکل آمده است چون شرر کش تیز جنبانی به دست

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۷۱)

از دیدگاهی دیگر در مضمون مرگ و رستاخیز، بن مایه تجدید جوانی نیز نهفته است. در این حیات نو، شکل تازه جسم به طور محسوس به همان شکل قدیم باقی می ماند اما دوباره جوان می شود؛ چنان که ققنوس پس از مرگ در آتشی که خود با اشعه خورشید برافروخته، جانی تازه می یابد و هم زمان، جوانی و بال و پر درخشانش را نیز باز می یابد. در واقع ققنوس، با سوختن در آتش، تطهیر شده، به هیاتی جوان دوباره زاده می شود.

در افسانه عقاب نیز همچون اسطوره ققنوس، پدیده جوان شدن دوباره به نیروی آتش، مشاهده می شود. عقاب پرنده خورشیدی و رمز عنصر آتش است. به موجب افسانه، هنگامی که عقاب پیر می شود، بال هایش سنگین می گردند؛ آن گاه در آسمان اوج می گیرد و به سوی خورشید پرواز می کند و «بال های سنگینش را به تابش آفتاب می سوزاند و سه بار در چشمه ای غوطه می زند و بدین گونه جوانی اش را باز می یابد.» (بایار، ۱۳۷۶: ۳۴)

پس می توان همچون عقاب و ققنوس جوانی را بازیافت و حیاتی نو را از سرگرفت و این گونه است که اسطوره ققنوس بن مایه ای می شود در ادب عرفانی. دگرسانی های روح همواره با رمزهای مربوط به ولادت ثانوی یا رستاخیز تصویر شده است و حکایت ققنوس یکی از این تصاویر رمزگونه است.

بنابراین مضمون مرگ و رستاخیز ققنوس نه تنها در اساطیر که در ادب عرفانی نیز تصویر شده است. ققنوس زمان مرگ خود را می داند و:

هیزم آرد گرد خود ده حزمه بیش

در دهد صد نوحه خود را زار زار

بعد از آن آتش بگردد حال او

بعد از اخگر نیز خاکستر شوند

چون ببرد وقت مردن دل ز خویش

در میان هیزم آید بی قرار

آتشی بیرون جهد از بال او

مرغ و هیزم هر دو چون اخگر شوند

چون نماند ذره‌ای اخگر پدید ققنسی آید ز خاکستر پدید
(عطار، ۱۳۸۳: ۳۳۷-۳۳۶)

ترتولین، نخستین شیخ کلیسا، با الهام از اسطوره مرگ ارادی ققنوس، رستاخیز پس از سوختن را عارفانه چنین توصیف می‌کند:

«می‌خواهم از آن مرغ برجسته و ممتاز شرق یاد کنم که یگانه و بی‌همتا است و بدین جهت مشهور و زبانزد و زاد و ولدش، شگفت انگیز و خود جنازه‌اش را تشییع می‌کند و دوباره احیا می‌شود؛ به طریقی که ولادتی تازه است. به خواست خود در می‌گذرد و پس از مرگ باقی می‌ماند و جانشین خویش می‌گردد و وقتی که دیگر هیچ نبود، ققنوس می‌گردد و باز همان می‌شود که بود آن گاه که دیگر نبود و بدین گونه مرگی دیگر می‌شود؛ همان مرگی که بود.»
(بایار، ۱۳۷۶: ۴۰)

از دیدگاه عرفانی می‌توان ققنوس را نماد موت ارادی، تولد ثانوی و همواره از نو زاده شدن دانست. حدیث «موتوا قبل ان تموتوا» به موت ارادی اشاره می‌کند یعنی مردن از هوا و مراد دنیا و نفس و تبدل و استحاله مزاج روحانی:

ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد یعنی او از اصل این رز بوی برد

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲، ۳۵۹)

نه چنان مرگی که در گوری روی مرگ تبدیلی که در نوری روی

(همان، ج ۳: ۳۱۵)

شرط تبدیل مزاج آمدن بدن کز مزاج بد بود مرگ بدن

(همان، ج ۲: ۵)

در صورت تصفیة نفس از مألوفات و شهوات... و ماسوی الله نشانی از هواها و رذایل نفسانی بر جای نمی‌ماند:

ز آرزوی نفس هر کو مرده شد از حیات جاودان دل زنده شد

(لایحی، ۱۳۶۸: ۱۲۶)

و موت ارادی همراه است با تولد ثانوی و تجدید حیات روان یا حیات معنوی و تبدیل مزاج روحانی؛ یعنی زنده شدن به حیات روشن روحانی و خصال حمیده انسانی و گذار از نوعی وجود به نوعی دیگر: نوع برتری از هستی؛ مردن از موقعیت پیشین خود و در وضع و حالی برتر چون موجودی روحانی، دوباره زاده شدن و حیاتی نو را آغاز کردن؛ به گونه‌ای که سرشت، به سرشتی کامل و بی نقص بدل شود و طبیعتی نامیرا و فناناپذیر حاصل گردد.

تادم عیسی تو را زنده کند همچو خویش خوب و فرخنده کند

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۱۶)

چون جان ملکوتی در عشق فانی شود حقیقت وجود و ذات پاک صاف خویش را می‌یابد و از خود فانی و به دوست باقی می‌شود و این حقیقت مرگ تبدیلی یا موت ارادی است. این که «هر چه جز معشوق باشد، از آن مرده شود تا هم از معشوق، زندگی یابد و به معشوق زنده شود.» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۲۸۸) و «مردن اختیاری آن گاه حاصل شود که قوای ظاهر و باطن محکوم شوند و هرگاه که خواهد ایشان از کار معزول شوند و وقفه کنند.» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۹۴).

در چنین شرایطی مرگ حقیقتاً پیش افتاده و هستی روحانی بر حیات مادی سبقت گرفته و روح بر جسم غلبه یافته است. بدون کشش و جاذبه عشق کیمیاکار، تبدیل مزاج روحانی میسر نیست. آتش عشق، همچون آتش اعجازگر اسطوره ققنوس که عامل گذار از حیاتی به حیاتی دیگر بود، سبب تلطیف، تطهیر و استحاله روح و در نهایت عامل عروج و استعالی روان و تجدید حیات روحانی است:

گر همی خواهی که بفروزی چو روز هستی همچون شب خود را بسوز

هستیت در هستی نواز همچو مس در کیمیا اندر گداز

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۸۵)

عشق آن شعله ست کو چون برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

(همان، ج ۳: ۳۹)

و این نیستی، اصل عشق است و فنای در عشق متصل می‌شود به بقاء بالله و حیاتی جاوید و حضوری نورانی یافتن در ساحت قدسی ورای مرگ.

سفر مشکل و دورش بشد و ماند حضورش ز درون قوت نورش مدد نور سما شد
(مولوی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۷)

نتیجه گیری

در فرهنگ‌ها و ادیان مختلف به پرندگان، تقریباً از دیدی یکسان نگریسته‌اند و نمادهایی که برای آنها برشمرده‌اند مشابه است. تعدادی از پرندگان در اساطیر جنبه نمادین پیدا کرده‌اند؛ دسته‌ای به ادبیات اخلاقی، تمثیلی و یا گاهی تصویرپردازی‌های شاعرانه راه یافته‌اند و تعدادی در ادب عرفانی، جنبه نمادین به خود گرفته‌اند. اسطوره ققنوس، از جمله اساطیری است که معانی و مفاهیمی عمیق و انتزاعی را در قالب تصاویری زیبا و رمزگونه ملموس نموده است. در نهایت باید گفت رمزپردازی، صرفاً تجریدگرایی ذهن نیست بلکه بر غنای معرفت می‌افزاید. ققنوس پرنده‌ای اسطوره‌ای است که نامش برای موجودات شگفت‌زادی از مصر گرفته تا چین به کار می‌رود؛ در این میان اسطوره کوتزال کوآتل را می‌توان صورت دگردیسی یافته‌ای از اسطوره ققنوس دانست؛ اگرچه کوتزال کوآتل، آن ققنوسی نیست که خود را می‌سوزاند و از خاکستر خویش بر می‌خیزد و یا بی‌واسطه، دوباره از آتش حیات‌بخش زاده می‌شود. ققنوس نماد تقدس و اعتلاست و آوازش نیز به عالمی فراتر از ماده تعلق دارد. آواز فرازمینی این پرنده با موسیقی پیوند می‌خورد. طبق روایتی، علم موسیقی را برگرفته از آواز ققنوس می‌دانند.

ققنوس پرنده‌ای است آرمانی و بی‌نظیر که اندک اندک به نقش‌های شگفتش افزوده می‌شود و در نهایت این مرغ اساطیری وارد عرصه عرفان شده، به علت صفات و نیروهای مابعد الطبیعی جمع شده در وجود خود، رمز و مثالی می‌شود از روحی تعالی یافته و راز آشنا که به ساحت ورای مرگ گام می‌نهد؛ مرگی عرفانی، که پایان حیات نیست بلکه سرآغاز زندگی است. از این دیدگاه، ققنوس رمزی از موت ارادی و تولد دوباره است؛ یعنی از زندگی نفس مردن و به حیاتی روشن، تابناک و نورانی دوباره زاده شدن.

بیش اساطیری می تواند به رشد و گسترش اندیشه‌ای عرفانی مدد رساند و شاید بتوان
اسطوره باززایی و نوشدگی ققنوس را، اسطوره‌ای عرفانی نامید. باید این اسطوره را به عنوان
رویدادی در نفس تجربه کرد؛ پس اگر ققنوس شویم آن گاه می توانیم خود را در آتش افکنیم؛
زیرا خود آتش شده ایم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. قرآن مجید ، ترجمه محمد مهدی فولادوند ، تهران: دارالقرآن الکریم.
۲. ابوالبرکات هبهالله بن علی (۱۳۵۸) *المعتبر فی الحکمه*، دکن: چاپ حیدرآباد.
۳. ایلیاده، میرچا (۱۳۷۶) *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
۴. باستید، روژ (۱۳۷۰) *دانش اساطیر*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
۵. پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵) *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*، تهران: علمی فرهنگی.
۶. دلاشو، م . لوفلر (۱۳۶۶) *زبان رمزی قصه‌های پروار، فیروزه، تهران: فیروزه*.
۷. رضی ، هاشم ، (۱۳۸۱) *دانشنامه ایران باستان* ، تهران: سخن.
۸. روزبهان بقلی (۱۳۶۰) *شرح شطحیات، تصحیح و مقدمه هنری کربن، تهران: انجمن ایران شناسی فرانسه*.
۹. روزنبرگ، دونا (۱۳۷۹) *اساطیر جهان* ، ترجمه عبدالحسین شریفیان ، تهران: اساطیر.
۱۰. سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۰) *مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح و تحشیه سیدحسین نصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*.
۱۱. شایگان، داریوش (۱۳۷۵) *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند* ، تهران: امیرکبیر.
۱۲. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶) *آینه‌ای برای صداها*، تهران: سخن.
۱۳. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲) *زبان شعر در نثر صوفیه*، تهران: سخن.
۱۴. عبدالمؤمن بن صفی‌الدین (۱۳۴۶) *رساله موسیقی بهجت‌الروح* ، با تعلیقات ه. ل. رابینودی برکوماله ، [بی جا] : بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. عطار، فریدالدین (۱۳۸۳) *منطق‌الطیر* ، به کوشش شفیع‌ی کدکنی ، تهران: سخن.
۱۶. کریستی، آنتونی (۱۳۷۳) *اساطیر چین* ، ترجمه باجلان فرخی ، تهران: اساطیر.
۱۷. کوپر، جی‌سی (۱۳۷۹) *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرشاد.
۱۸. لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۸) *اسرارالشهود، تصحیح سیدعلی آل داود، تهران:*

- موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۹۹. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳) *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد.ا. نیکلسن، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.
۱۰۰. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۸) *کلیات شمس تبریزی*، با تصحیحات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
۱۱. نخشبی، ضیاء (۱۳۷۲) *طوطی‌نامه*، تصحیح فتح‌الله مجتبیایی و غلامعلی آریایی، تهران: منوچهری.
۲۲. نویا، پل (۱۳۷۳) *تفسیر قرآنی و زبان عرفانی*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: نشر دانشگاهی.
۳۳. هال، جیمز (۱۳۸۰) *فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.
۴۴. هینلز، جان (۱۳۷۵) *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
۵۵. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹) *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سروش.
۶۶. یوشیچ، نیما (۱۳۷۱) *مجموعه کامل اشعار، تدوین سیروس طاهباز*، تهران: نگاه.
27. <http://monsters.com/phenix.htm>

The symbolize of phoenix's fiction in a passage from mythology to mysticism

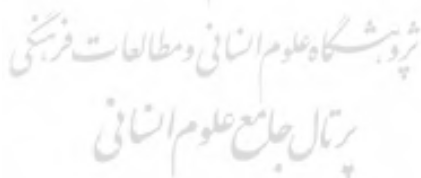
Dr. Leila Amini Lari¹, Dr. Kheiroollah Mahmoudi²

Abstract

It can be find common points in many mythology and symbolism that has roots in human's common collective subconscious and narrates from proximity of people's cultural and spiritual's beliefs. Universal myth of phoenix is also among the mythology, that although has many metamorphosis, but it can be detected many common points and specially the root of the death and doom in all faces to be shown from this solar bird. This fact has been shown in this mythology that the death is a passage to a better type of life and up most way for access to renaissance.

The theme that has been acceded in a ascendant to arena's mysticism, has been appearance like spiritual resurrection and secondary birth, and so, the phoenix, this legendary bird, has been found non-objective aspect and sacred face. The phoenix is a symbol of transcendental spirit that is entered into the area of the beyond death. In this article, that has done like library method and such as analytical description, it has been determined, the mythological mystical of the phoenix - the fire bird- due to the some nations' mythology.

Key words: The phoenix, sun, fire, music, dooms.



¹ . Associate Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor University. Iran (Responsible Author)

² . Associate Professor of Persian Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran.